## اشاره:

موضوع بحث این بود که تفاوت تعارض و تزاحم چیست؟ و جایگاه امر و نهی در این مبحث کجاست؟ اهمیت سؤال این است که در اقوال اصولیین مشاهده می¬شود که احکام تعارض با احکام تزاحم متفاوت است زیرا در تزاحم دو حکم، در صورت تساوی طرفین، تخییرمی شود و این تخییر هم الزامی است و در صورت عدم تساوی، اهم مقدم می شود. اگر یکی از اطراف اهم باشد، باید «اهم» ترجیح داده شود؛ اما در تعارض، وظیفه اولیه جمع متعارضین است، در صورت عدم توان جمع، رجوع به مرجحات می¬شود و اگر مرجح نباشد به عام فوق مراجعه می¬شود.

### اقوال در تفاوت تزاحم با تعارض

1. دیدگاه آخوند: در صورت «تزاحم» هر دو حکم، واجد ملاک است؛ اما در «تعارض» حداقل یکی از دو حکم واجد ملاک نیست. قابل توجه اینکه صاحب کفایه در عین امتناعی بودن باز هم در این موضوع قائل به تزاحم است.

2. دیدگاه نائینی: [به نحو وافی از محاظرات نقل شد، و غالب بزرگان با ایشان موافقند] تعارض، تنافی دو دلیل در مقام جعل است اما تزاحم ناسازگاری در مقام امتثال (نه مقام جعل) و ناشی از محدودیت قدرت مکلف است. در تزاحم گاه یک دلیل متزاحم است مانند انقاذ غریقین(انقذ الغریق) که انقاذ دو نفر در آنِ واحد ممکن نیست و گاه متزاحمین دو دلیل با دو بیان از یک دلیل می‌باشد(صلّ و طهّر المسجد) یا در مثال (اکرم العالم و انقذ الغریق). پس اشکال تنافی در تزاحم به محدودیت قدرت مکلف بر می¬گردد.

اشکال منتقی الاصول: تنافی ناشی از محدودیت قدرت به تنافی در مقام جعل برمی‌گردد، زیرا وقتی فرد قدرت ندارد، مولای آگاه و حکیم، واقف به عدم قدرت مکلف در مقام امتثال هست و از طرفی بعث و زجر مولا زمانی واقعی می¬شود که توانایی امتثال در مکلف باشد و از آنجا که تکلیف به «ما لا یطاق» به نحو حقیقی از مولای حکیم صحیح نیست؛ پس تنافی به مقام جعل برگشت کرد.

ملاحظه بر اشکال: سلّمنا که تنافی مقام امتثال ممکن است به مقام جعل سرایت نماید، در عین حال تفاوت بین این دو نوع تنافی مربوط به دو مقام امتثال و مقام جعل وجود دارد، گاهی تنافی مربوط به مقام جعل است و تنافی بالذات است و گاهی مربوط به مقام امتثال است وبالعرض است؛ در تعارض، تنافی بالذات است، اما در تزاحم تنافی بالذات نیست و تنافی بالغیر به دلیل محدودیت قدرت است و همین تفاوت برای متمایز کردن تعارض از تزاحم کفایت می¬کند.

**بیان دیگر از فرق تزاحم و تعارض:**

تعارض و تنافی دو دلیل گاه به نحو تباین است؛ مثل «اکرم زیداً و لا تکرم زیداً» و گاهی تنافی به نحو عموم و خصوص من وجه است؛ مانند «اکرم العالم و لا تکرم الفاسق». در نوع دوم دو نکته باید توجه شود:

اولا- گاهی موضوع یا متعلق حکم، عنوان‌های مشتق هستند؛ مثل «اکرم العالم و لا تکرم الفاسق»، ذات شخص، موضوع و محطّ حکم است و سپس حیثیت علم و فسق بر ذات بار شده است و موضوع نیست. حکم در مثال مذکور به حیث علم و فسق بار نشده است، بلکه «ذات فرد» است که متعلق حکم شده است. پس ذات دارای حیثیت خاص، موضوع حکم است.

در ما نحن فیه باید دید که موضوع و متعلق عنوان حیثیت است یا عنوان ذات؟ حیثیت علم و فسق، موضوع حکم نیست بلکه ذات محط حکم است. البته اینکه ترکیب و اتحاد وصفها با هم یا وصف با ذات اتحادی باشد یا انضمامی، تفاوتی در بحث ندارد. هکذا وصف معقول اول یا ثانی باشد، فرقی نمی‌کند. مهم این است که ذات در حکم، دخالت دارد. احکام متعارض بر ذات واحد وارد شده است.

ثانیاـ مقدمه دیگر را فردا عرض می¬کنیم انشاء الله